

عوامل مؤثر بر انسجام ملی

نویسنده: دکتر محمدعلی هرمزی زاده^۱

تاریخ دریافت: ۸۷/۶/۱۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۳/۱۳

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دوازدهم، شماره ۴۲ بهار ۱۳۸۸

چکیده

هدف اصلی این تحقیق شناسایی مهم‌ترین عوامل مؤثر بر انسجام ملی است. با بررسی منابع مربوط به موضوع و جمع‌بندی مطالب، می‌توان نتیجه گرفت که عوامل گوناگونی بر همبستگی و انسجام ملی در یک کشور مؤثرند که در این تحقیق، دوازده عامل از مهم‌ترین آنها مورد بررسی قرار گرفته است. طبق این بررسی می‌توان نتیجه گرفت که در یک جامعه هر چه توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه آموزشی، توسعه سیاسی، هویت ملی، محبوبیت دولت، مشارکت سیاسی، مردم‌سالاری (دمکراسی)، ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)، برابری شهروندان، رضایت سیاسی نخبگان و زبان رسمی قوی‌تر باشند، همبستگی و انسجام ملی در آن جامعه بیشتر و نیرومندتر است.

نتیجه دیگری که به صورت تلویحی و غیرمستقیم از این بررسی به دست می‌آید، مطلوب بودن وضعیت اتحاد و انسجام ملی در جامعه ایران است. جامعه ایران متشکل از ایلات و قبایل یا گروه‌های زبانی و مذهبی گوناگونی مانند فارسها، آذری‌ها، کردها، بلوچها، لرها و... است که از گذشته‌های دور دارای فرهنگ، آداب و رسوم و هویت مشترک ایرانی بوده‌اند. با توجه به اینکه بیشتر عوامل دوازده‌گانه مؤثر بر انسجام ملی در جامعه ایران در مقایسه با بسیاری از جوامع همجوار در وضعیت نسبتاً خوبی قرار دارند و در حال رشد و شکوفایی هستند و از طرف دیگر، با توجه به سابقه تاریخی وحدت ملی در ایران، می‌توان دریافت که میزان انسجام ملی در کشور نسبتاً بالاست.

واژگان کلیدی:

انسجام ملی، اتحاد ملی، وحدت ملی، قومیتها، ابعاد انسجام ملی، عوامل انسجام ملی.

۱. دکتری جامعه‌شناسی و عضو هیئت علمی دانشکده صدا و سیما

مقدمه

دانشمندان علوم اجتماعی از دیرباز دریافته بودند که مهم‌ترین عامل بقای یک ملت، اتحاد و انسجام ملی آنهاست. «ابن خلدون» این عامل حیاتی برای بقای جوامع را عصیبت نامید و دلیل اصلی ظهور و سقوط ملتها و تمدنها را قوت و ضعف آن دانست؛ «تونیس» جامعه‌شناس آلمانی، با استفاده از دو اصطلاح «گمین شافت» (اجتماع) و «گزل شافت» (جامعه)، ملتهای دارای انسجام ملی و ملتهای فاقد انسجام ملی را از هم متمایز ساخت. «دورکیم» جامعه‌شناس فرانسوی نیز با تفکیک همبستگی ارگانیک (Organic Solidarity) از همبستگی مکانیکی (Mechanical Solidarity)، این موضوع را مورد بررسی قرار داد. (ر.ک. به: ریتزر، ۱۳۷۹)

مطابق نظر جامعه‌شناسان، حتی در ملتهایی که یک دشمن قدرتمند خارجی موجودیت آنها را تهدید نمی‌کند، اتحاد و انسجام ملی مهم‌ترین شرط بقا و تداوم حیات است و بدون آن، تجزیه و اضمحلال و فروپاشی در انتظار آنهاست (ر.ک. به: عبدی، ۱۳۸۵). حال اگر دشمنان خارجی در صدد تجزیه و فروپاشی یک ملت باشند و در این زمینه فعالانه برنامه‌ریزی و تلاش کنند، این خطر جدی‌تر و نیاز جامعه به اتحاد و انسجام ملی مهم‌تر و حیاتی‌تر است. دقیقاً به همین دلیل بود که کشورهای چونی: شوروی، یوگسلاوی و چکسلواکی، تجزیه و نابود شدند (همان). مقام معظم رهبری با توجه به همین موضوع، سال ۱۳۸۶ را سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی نامیدند.

اما عوامل مؤثر بر انسجام ملی کدامند؟ در این تحقیق کوشیده‌ایم برای این سؤال پاسخی علمی فراهم کنیم.

مفهوم کلیدی این مقاله، انسجام ملی (National Cohesion) است. برای این مفهوم، تعاریف مختلفی ارائه شده است. برای مثال، «دانکن میشل» انسجام را موقعیتی می‌داند که در آن افراد جامعه به وسیله تعهدات مشترک اجتماعی و فرهنگی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. (Mitchell, 1981, p.180)

دانکن میشل انسجام را دارای سه بُعد می‌داند:

۱. تعهد افراد جامعه به ارزشها و هنجارهای مشترک؛

۲. وابستگی متقابل افراد جامعه به یکدیگر ناشی از منافع مشترک؛

۳. احساس هویت جمعی مشترک. (Ibid)

«کارترایت» و «زندر» ابعاد ذیل را برای انسجام ذکر کرده‌اند:

۱. میزان جذابیت گروه یا جامعه برای اعضای خود؛

۲. میزان نیروهایی که اعضای گروه یا جامعه را به ادامه عضویت ترغیب

می‌کنند. (Cartwright and Zender, 1960)

مهم‌ترین عوامل مؤثر بر انسجام ملی

۱. توسعه اقتصادی

در کشورهای چند قومی، مهم‌ترین عاملی که می‌تواند انسجام و اتحاد ملی را به خطر اندازد، اختلافات، سوء تفاهمها و در شدیدترین حالت، منازعات قومی است. یکی از علل این مشکل، توسعه نیافتگی اقتصادی و به خصوص نابرابری اقتصادی در مناطق مختلف این کشورهاست. به دفعات مشاهده شده که احساس شکاف و نابرابری اقتصادی از سوی اقلیتهای قومی، اتحاد و انسجام ملی را به خطر انداخته است. بنابر این، دستیابی به توسعه و رفاه اقتصادی، یکی از مهم‌ترین عواملی است که به وسیله آن می‌توان اختلافات و سوء تفاهمهای موجود در بین اقوام را کاهش داد و همبستگی ملی را تقویت کرد. کشورهای چند قومی که هنوز نتوانسته‌اند خود را به حد مطلوبی از توسعه اقتصادی برسانند، همواره در تهدید اختلافات قومی می‌باشند. ابوطالبی در این زمینه می‌نویسد: «تمایز و اختلاف قومی، به انضمام اقتصاد توسعه نیافته، رقابت و منازعه مستمر اجتماعی بر سر منابع را ایجاد می‌کند، که خود به بی‌ثباتی و منازعه سیاسی می‌انجامد.» (ابوطالبی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰)

البته آهنگ توسعه نیز بسیار مهم است. توسعه‌ای موجب تقویت همبستگی ملی است که از آهنگی موزون، همه‌جانبه، تدریجی، بومی و عادلانه برخوردار باشد. در غیر این صورت، نه تنها همبستگی ملی را افزایش نمی‌دهد، بلکه آن را با مشکل رو به رو خواهد کرد. در صورت تشدید نابرابری بر اثر توسعه اقتصادی، انتظار اینکه مردم محروم به

دولت و ملت خود وابستگی شدید نشان دهند، انتظاری نابجاست؛ زیرا از این وابستگی چیزی عایدشان نمی‌شود.

۲. توسعه فرهنگی

برخی از صاحب نظران به جای توسعه نیافتگی اقتصادی، توسعه نیافتگی فرهنگی را علت اصلی مسائل و مشکلات قومی و تضعیف انسجام ملی می‌دانند. استدلال این دسته مبتنی بر شواهد تاریخی مبنی بر وجود مسائل و مشکلات قومی در بعضی از کشورهای توسعه یافته اقتصادی است. در واقع؛ گاهی در کشورهایی که توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی وجود دارد، مشاهده می‌شود که بحرانهای قومی سر بر می‌آوردند. این امر نشان می‌دهد که در تضعیف و تقویت انسجام ملی، مسائل فرهنگی بر مسائل اقتصادی برتری دارد. سید امامی در این زمینه می‌نویسد:

اغلب تصور می‌شود که بروز نارضایتی‌های قومی و تنش در مناطق تحت سکونت آنان، ناشی از محرومیت اقتصادی اعضای گروه قومی است. بر این اساس، برای فروخوابانیدن تنش یا جلوگیری از رشد احساسات قومی، محرومیت‌زدایی مناطق قوم‌نشین توصیه می‌شود. محرومیت اقتصادی البته یکی از عوامل رشد اختلافات قومی است، اما مسائل قومی به هیچ وجه در آن خلاصه نمی‌شود. تجربه جهانی نشان می‌دهد که بسیاری از ناسیونالیسم‌های قومی پر دامنه، دقیقاً در بین گروه‌هایی پدید می‌آید که محرومیت اقتصادی نداشته و چه بسا در موقعیت اقتصادی ممتازی هم در مقایسه با دیگران در واحد ملی متبوعه خود به سر می‌برده‌اند. باسکهای اسپانیا، ایتالیایی‌های شمالی و کروات‌ها در یوگسلاوی سابق، از جمله اقوامی هستند که مرفه‌تر از گروه‌های قومی دیگر در واحد سیاسی خودند، اما در بین آنان یک جنبش ناسیونالیسم قومی شکل گرفته است. (سید امامی، ۱۳۷۷، ص ۱۳-۱۲)

اکنون باید به این نکته پردازیم که توسعه فرهنگی چیست و چگونه باعث تحکیم اتحاد و انسجام ملی می‌شود.

به طور کلی، فرهنگ در ذات خود مفهوم و کارکرد وحدت و وفاق را داراست؛ زیرا فرهنگ، وجه اشتراک افراد و گروه‌های یک جامعه است. اگر بخواهیم فرهنگ را به طور خلاصه تعریف کنیم، باید بگوییم فرهنگ یعنی باورها، ارزشها و گرایشهای مشترک. به این ترتیب، توسعه فرهنگی به معنای پذیرش هر چه بیشتر باورها، ارزشها و گرایشهای اصلی جامعه توسط افراد و گروههای اجتماعی است. در یک جامعه، هر چه خرده فرهنگهای محلی، قومی، مذهبی و ... با فرهنگ ملی سازگارتر و هم جهت تر باشند، توسعه فرهنگی بیشتر است.

بنابر این، یک جامعه چند قومی در صورتی جامعه‌ای از نظر فرهنگی توسعه یافته خواهد بود که خرده فرهنگهای محلی، منطقه‌ای و قومی آن سازگار و هم جهت با فرهنگ ملی باشند؛ که در این صورت اتحاد و انسجام ملی آن حفظ خواهد شد.

توفیق در هم جهت کردن خرده فرهنگهای محلی و قومی با فرهنگ ملی به عوامل بسیاری بستگی دارد. ماهیت فرهنگ قومی، قابلیت فرهنگ ملی و ظرفیت دولت ملی، از مهم ترین عواملی هستند که بر این مسئله تأثیر می گذارند. اگر فرهنگ قومی و فرهنگ ملی متصل بوده، انعطاف لازم را نداشته باشد و دولت ملی از استحکام و ظرفیت لازم برای مدیریت توسعه فرهنگی برخوردار نباشد، همبستگی ملی در جامعه چند قومی به خطر خواهد افتاد.

سابقه تاریخی روابط میان خرده فرهنگ محلی با فرهنگ ملی، نقشی اساسی در این زمینه ایفا می کند. همچنین، عدالت جویانه بودن رهیافتهای توسعه ملی، در هم جهت کردن خرده فرهنگ محلی با فرهنگ ملی بسیار مؤثر است. طبیعی است که مشاهده شکاف و نابرابری میان اقلیت با اکثریت حاکم، همواره منشأ نارضایتی و منازعه بوده است. لذا رهیافت عدالت جویانه توسعه، نقشی اساسی در تحکیم وفاق و همبستگی ملی دارد.

۳. توسعه آموزشی

به طور کلی، جهل و پایین بودن سطح سواد، از موانع همبستگی ملی است. آموزش دولتی اجباری و همگانی، بر نقش آموزش در توسعه و همبستگی ملی تأکید دارد. فرایند آموزش اگر به درستی انجام شود، به تدریج خرده فرهنگهای قومی و محلی را با فرهنگ ملی همراه و هم جهت می کند و همبستگی ملی را استحکام می بخشد.

«ارنست گلینر» دیدگاههای مشخصی درباره تأثیر مثبت توسعه آموزشی بر همگرایی و همبستگی ملی دارد. وی می نویسد:

هویت، وفاداری و شهروندی کارآمد، به آموزش و پرورش و زبان بستگی دارد. بر اثر آموزش، زبان مدرسه نهایتاً بر زبان خانه سایه خواهد افکند. ملی گرایی را فقط به کمک نظامهای آموزش و پرورش می توان ایجاد کرد؛ زیرا خانواده و روستا نقشی در ایجاد این پیوند ندارند. دهقانان اصیل یا قبیله نشینان، عموماً ملی گرایان خوبی از آب در نمی آیند. تنها وقتی که فرزندانشان به مدرسه می روند، به زبانی که در مدرسه به کار می رود، دلبستگی نشان می دهند. البته اگر رقیبی چیره شود، دستاوردهای آموزش و پرورش تباه می شود، اما نظام آموزش و پرورش واقعاً سازنده است. (Geliner, 1994, p. 56)

«جان دبلیو فرایسن» در کتاب *زمانی که فرهنگها با هم برخورد می کنند*، از تأثیر آموزش بر همبستگی ملی سخن می گوید. وی نیز معتقد است که مسائل و مشکلات قومی، ریشه در بیسوادی و جهالت دارند. لذا آموزش را ابزاری مؤثر برای نزدیکی فرهنگها معرفی می کند. به عقیده وی، ناآگاهی نسبت به روش زندگی اقوام، اغلب باعث ایجاد نگرش منفی نسبت به آنان می شود. در مقابل، آگاهی افراد از دیگر فرهنگها به تدریج موجب سست شدن تعصبات قومی آنان خواهد شد. در واقع؛ تلاش برای آگاهی مردم، معطوف به ایجاد مشروعیت فرهنگها نسبت به یکدیگر است. آموزش، خود به خود انسانها را به سوی اغماض و تفکر سوق می دهد و این به معنی فرهیختگی فرد و اجتماع است. (ر.ک. به: دهشیار، ۱۳۷۹، ص ۳۱۲-۳۰۶)

از نظر فرایسن، دولت در خصوص نحوه برخورد با خرده فرهنگهای قومی، چهار گزینه در پیش رو دارد که عبارتند از:

الف) سعی در ایجاد فرهنگ ملی برای نابودی دیگر فرهنگها؛

ب) گزینه بین فرهنگی برای برقراری رابطه و ایجاد سازگاری بین گروههای مختلف؛

ج) تشویق چند فرهنگی؛

د) گزینه فرافرهنگی و تشویق گروههای قومی به فراتر رفتن از فرهنگ قومی خویش.

وی معتقد است که حفظ همبستگی ملی در جوامع چند قومی با اتکا به گزینه‌های دوم و سوم امکان‌پذیر است. در اینجا است که نقش آموزش در ممکن ساختن گزینه‌های دوم و سوم خود را نشان می‌دهد. (ر.ک. به: همان)

۴. توسعه سیاسی

توسعه نیافتگی سیاسی از مهم‌ترین علل بروز مسائل و مشکلات قومی و تضعیف همبستگی ملی است. حمید احمدی معتقد است که با اینکه نقش عوامل اقتصادی مهم است، اما کشمکشهای قومی، بیشتر دلایل سیاسی دارد (ر.ک. به: احمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۷). محدودیت در مشارکت سیاسی و فقدان یا ضعف جامعه مدنی، به بروز سوء تفاهمات و اختلافات در بین اقوام دامن می‌زند و باعث تضعیف همبستگی ملی می‌شود. در مقابل، استقرار نهادهای مدنی نقش بسزایی در دستیابی به همبستگی ملی دارد. جامعه مدنی جایی است که همه اقشار جامعه از جمله اقوام، در آن سازمان و سامان یابند و از این طریق، ضمن تضمین هویت و منافع خویش، مطالبات خود را از طریق مسالمت‌آمیز پیگیری می‌کنند. از این رو، جامعه مدنی یکی از مؤلفه‌های توسعه سیاسی محسوب می‌شود. در صورت فقدان چنین جامعه‌ای، به دلیل نبود ساز و کارهای تضمینی و تأمینی برای اقوام، پیگیری منافع از طرق غیر مسالمت‌آمیز دنبال می‌شود و به این ترتیب، منازعات قومی رخ داده یا شدت می‌یابند. ابوطالبی در این زمینه می‌گوید:

منازعات قومی در کشورهایی تشدید می‌شود که یا در تضمین حقوق اقلیتها با شکست مواجه می‌شوند و یا قادر به ایجاد جامعه مدنی غیر قومی مبتنی بر تحرک اجتماعی و فرصت شغلی نیستند.... افزایش حقوق اقلیتها در جوامع چند قومی به تحقق دموکراسی نیز کمک می‌کند و حتی ظهور و رشد جامعه مدنی مبتنی بر تحرک اجتماعی غیر قومی و امکان پیدایش فرصتهای شغلی را فراهم می‌سازد که خود می‌تواند به پیشرفت همگرایی ملی و تامین حقوق دموکراتیک افراد و گروهها منجر شود. (ابوطالبی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱-۱۴۰)

«لئونارد بایندر» (Binder, 1971) در کتاب *بحرانها و توالیها در توسعه سیاسی*، به شش بحران در توسعه سیاسی اشاره می‌کند که عبارتند از:

۱. **بحران هویت:** مهم‌ترین و اولین بحران بنیادی در نیل به یک هویت مشترک است. مردم باید به سرزمین و مرز جغرافیایی خود علاقه‌مند باشند و جهت ارتقای این هویت مشترک، تلاش کنند.
۲. **بحران مشروعیت:** اشاره به گذار از مشروعیت سنتی به مشروعیت مدرن دارد. در جامعه سنتی، مردم باید جبراً مشروعیت حکومت را قبول داشته باشند؛ اما در نظام مدرن و دموکراتیک، مشروعیت حکومت و حکام به مقبولیت آزادانه جامعه بستگی دارد.
۳. **بحران مشارکت:** مشارکت در رژیمهای سنتی اقتدارگرا و توتالیترا، منفعلانه و تبعی است، اما در رژیمهای دموکراتیک، به صورت فعالانه، خودجوش و مبتکرانه می‌باشد. بحران مشارکت، فرایند گذار از مشارکت منفعلانه به فعالانه است.
۴. **بحران نفوذ:** به میزان نفوذ حکومت در اعماق جامعه اشاره دارد. اینکه جامعه تا چه حد تصمیمات حکومت را مفید به حال خود می‌داند، در کارکردی بودن نظام سیاسی مؤثر است.
۵. **بحران توزیع:** به کیفیت توزیع مقتدرانه ارزشها در جامعه از سوی حکومت اشاره دارد.

۶. بحران ادغام اجتماعی یا همبستگی ملی: بیشتر در جامعه چند قومی

موضوعیت دارد. اینکه تکثرگرایی تا چه حد رشد کرده تا بخشهای مختلف جامعه یکدیگر را ملازم هم بدانند، در تداوم یا فروپاشی نظام نقش دارد.

یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین شرطهای دستیابی به همبستگی ملی، گذار موفقیت‌آمیز از بحرانهای فوق است. همه این بحرانها با فرایندهای همبستگی ملی ارتباط دارند. در این بین، بحران ادغام اجتماعی یا همبستگی ملی، به طور مستقیم با پژوهش حاضر در ارتباط است.

۵. هویت ملی

یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر همبستگی ملی، هویت ملی است. همبستگی ملی در درون خود، مقوله هویت ملی را نیز دارد؛ یعنی هر جا که همبستگی ملی وجود داشته باشد، به طور قطع هویت ملی نیز وجود دارد. آنچه در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد، شناخت بیشتر هویت قومی و هویت ملی و نسبت این دو با یکدیگر است.

هویت به معنای مجموعه خصوصیتی است که موجب شناسایی یک فرد، گروه یا جامعه و تمیز آن از دیگران می‌شود. هویت قومی و ملی از انواع هویت‌های جمعی هستند که به معنی احساس همبستگی با جامعه بزرگ قومی و ملی و آگاهی از آن و احساس وفاداری و فداکاری در راه آن است. این هویت در کشاکش تصور ما از دیگران شکل می‌گیرد؛ مثل ایران در برابر عرب. (ر.ک. به: اشرف، ۱۳۷۳، ص ۸)

هویت قومی مقوله‌ای سنتی و ویژه جوامع قبل از مدرن قلمداد می‌شود، لکن هویت ملی پس از شکل‌گیری دولت مدرن موضوعیت می‌یابد و مخصوص عصر توسعه است.

درباره هویت قومی سه رهیافت متضاد وجود دارد که با نامهای بدوی‌گرایان (Primordialists)، ابزارگرایان (Instrumentalists) و ساختارگرایان (Structuralists) شناخته می‌شوند:

بدوی‌گرایان، هویت قومی را امری باطنی، قلبی و قدیمی می‌دانند که متأثر از تعلق خاطر اولیه افراد نسبت به یک گروه و یک فرهنگ است.

ابزار گرایان، قومیت را ابزاری سیاسی تلقی می‌کنند که رهبران در تعقیب عمل‌گرایانه منافع خویش آن را ساخته، از آن بهره می‌جویند.

ساختارگرایان، قومیت را امری تصادفی و تغییرپذیر می‌دانند که علاوه بر شکل‌گیری آن در پروسه تاریخی، به وسیله ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، استمرار و انعطاف می‌پذیرد. (مقصودی، ۱۳۷۸/ب، ص ۱۳۲)

طیف وسیعی از پژوهشگران حوزه مسائل قومی، مثل رودلفو استاونین، واکرکانر، بی.کا. روی بارمن، کومار روپزینگه، والرئیس تیسکوف و لوئیس اسنایدر، با اعتقاد به رهیافت دوم، نقش نخبگان قومیتها را معطوف به بهره‌گیری ابزاری از توده‌های قومی می‌دانند. (ر.ک.به: همان)

طبق این رهیافت، اگر چه خود قوم پدیده‌ای طبیعی، کهن و سنتی است و هرگز کسی برای ایجاد آن طرحی نریخته است، اما هویت قومی، کهن و اولیه نیست، بلکه ابزاری سیاسی است که در شرایط و اوضاع و احوال خاصی به وجود می‌آید تا در خدمت پیشبرد منافع مادی و سیاسی بازیگرانی قرار گیرد که وفاداری، دلمشغولی و هدف اساسی آنها قومی نیست. هویت قومی در این رهیافت، خصلتی ابزاری دارد و توسط سیاستمداران خلق شده است.

هویت ملی منوط به شکل‌گیری ملت است که از پدیده‌های عصر مدرن تلقی می‌شود. ملت به معنای اراده مشترک افرادی معین برای با هم زیستن در یک حوزه جغرافیایی مشخص است.

نظریه‌هایی که در پی تفسیر هویت ملی‌اند، به سه دسته قابل تقسیم هستند:

نظریه اول (معروف به نظریه فرانسوی)، بر عنصر تشکیل دولت توسط گروهی از مردم در سرزمینی مشخص تکیه می‌کند. این عنصر، مبنای شناسایی دولت از سوی سازمان ملل است.

نظریه دوم (معروف به نظریه آلمانی)، بر عنصر قومی و عناصر متشکله آن همچون: نژاد، زبان، آداب و رسوم، اعتقادات و ... تکیه می‌کند. در این چارچوب، مردمان

هم‌نژاد، هم‌زبان و هم‌دین ... یک ملتند و یک هویت ملی دارند. این نظریه، هویت‌های ملی را که از ترکیب چند قوم تشکیل شده‌اند، تفسیر نمی‌کند.

نظریه سوم که از دو نظریه دیگر کامل‌تر است، بر عنصر سابقه با هم زیستن در طول تاریخ تکیه می‌کند. در این دیدگاه، افراد یک کشور از طریق یک سرگذشت مشترک تاریخی، هویت مشترک پیدا می‌کنند. (عدل‌طلب، ۱۳۷۶، ص ۱)

با پیدایی ملت‌ها، بشریت با عبور از وفادای در سطوح ایلی، قبیله‌ای، عشیره‌ای، قومی، نژادی و به طور کلی فروملی، و با نگرش مثبت به همه ایلات، عشایر، قبایل، اقوام، نژادها و مذاهب موجود در کشور، وفاداری خویش را به سطح ملی ارتقا می‌دهد و از این طریق، با اتحاد و با نیروی عظیمی از مردمان گوناگون، هویت جدیدی می‌یابد که آن را هویت ملی می‌نامند.

البته هویت ملی به خودی خود وجود ندارد، بلکه باید ایجاد شود. ملت پدیده‌ای مدرن و همگون‌ساز در جوامع متنوع امروزی است. «همه ملت‌ها در آغاز، قبیله بوده‌اند. هر اروپایی، دوره‌ای از حکومت قبایل را پشت سر گذاشته است» (See: Deutsch, 1994, p.20). برخی معتقدند که هویت قومی و هویت ملی با هم سازگار نیستند و در خاستگاه اولیه‌شان متفاوتند. هویت قومی، متکی به حافظه اساطیری است؛ در حالی که ملت‌های مدرن دارای حافظه تاریخی‌اند که از دستاوردهای علم تاریخ و باستان‌شناسی بهره برده، تحت اراده قدرت سیاسی فراهم می‌آید. (ر.ک. به: آشوری، ۱۳۷۸، ص ۲۶)

اما همان گونه که در درون یک قوم، هویت خانوادگی مانعی برای هویت قومی نیست، در درون یک ملت نیز هویت قومی با هویت ملی قابل جمع است. بنابراین، تحکیم هویت ملی مستلزم امحای خرده‌هویت‌ها نیست:

روند ملت‌سازی، مستلزم تعریف مجدد هویت‌های خرده‌ملی و شکل‌گیری هویت ملی بزرگ‌تر است. برای دسترسی به این مهم، لزومی به نابود کردن هویت‌های کوچک‌تر نیست. در حقیقت می‌توان گفت آنچه ضروری است ایجاد روابطی در هم تنیده بین این هویت‌هاست؛ به طوری که هویت ملی بزرگ‌تر انعکاس‌دهنده وابستگی متقابل آنها باشد. (دوب، ۱۳۷۸، ص ۱۷۱)

البته شکل ناسازگار هویت قومی با هویت ملی، بر اتحاد و انسجام ملی تأثیر منفی خواهد گذاشت. اما اگر بتوان در عین حرمت نهادن به ارزشهای قومی، هویت ملی را در میان اقوام مختلف توسعه داد، هویت قومی تهدیدی برای هویت ملی و در نهایت، همبستگی ملی نخواهد بود. این دستاورد، از ویژگی‌های یک جامعه توسعه یافته قلمداد می‌شود.

بنابر این، هویت ملی حداقل در تئوری، نافی هویت‌های خرده ملی نیست، بلکه ضمن پذیرش تنوع هویت‌های مادون ملی، به هویت ملی اصالت و اولویت می‌دهد و در عین کثرت، ایجادکننده وحدت سیاسی است.

۶. محبوبیت دولت

«کارل دویچ» در کتاب *ناسیونالیسم و ارتباطات اجتماعی* معتقد است که تشکیل دولتی محبوب، فرایند یکپارچگی و انسجام ملی را تسهیل می‌کند (See: Deutsch, 1994, p. 30). دولت مرکزی مورد قبول و مورد اعتماد مردم، محور اتحاد ملی و انسجام اجتماعی است و به گروه‌های گوناگون سیاسی، قومی، مذهبی و ...، یکپارچگی و یگانگی می‌بخشد. در مقابل، دولتی که مورد قبول مردم نیست، به احساسات واگرایانه دامن می‌زند و باعث تضعیف انسجام ملی می‌شود.

۷. مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی، به معنای واگذاری بخشی از امور ارگانهای مرکزی دولت به ارگانهای محلی به شکل عدم تمرکز، از شیوه‌های مهم افزایش همبستگی ملی است.

هدف نهایی مشارکت، توزیع قدرت و ایجاد همبستگی ملی است (انصاری، ۱۳۷۷، ص ۳). مشارکت اجتماعی، جلوه‌ای از همبستگی ملی و بهترین مکانیزم همگرایی و رفع تضادهای درونی کشور است. همچنین موجب نظامی پایدار و ارتباطی کارساز میان

دولت و ملت می‌شود. ساز و کارهای مشارکتی شامل تمام حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... می‌شود. نخستین وظیفه دولت، ایجاد همزیستی با رعایت اصل همبستگی ملی است و این امر مهم از طریق مشارکتهای اجتماعی حاصل می‌شود. دولت موظف است موانع مشارکت را از سر راه بردارد. (ر.ک. به: صناعی‌پور، ۱۳۷۷، ص ۴-۵)

میزان مشارکت و میزان همبستگی ملی، رابطه‌ای مستقیم با هم دارند. هر چه میزان مشارکت در یک نظام بیشتر باشد، معلوم می‌شود که میزان همبستگی ملی در آن بیشتر است. در یک مرحله، همبستگی ملی موجب افزایش سطح و میزان مشارکت می‌شود و در مرحله بعد، مشارکت، همبستگی ملی را افزایش می‌دهد.

۸. مردم‌سالاری (دمکراسی)

مردم‌سالاری تأثیرات مهمی بر همبستگی ملی دارد. در نظامهای سیاسی مختلف، فعالیت اقوام برای پیگیری منافع خود، شکلهای گوناگونی به خود می‌گیرد. در نظامهای مردم‌سالار، به قدر کافی نهادهای مسالمت‌آمیز برای پیگیری حق و حقوق وجود دارد و اقوام از این طریق مطالبات خویش را پیگیری می‌کنند. این امر نه تنها موجب فروکش کردن تحریکات و اگراییانه قومی می‌شود، بلکه از آنجا که نظام سیاسی به اندازه کافی ساز و کارهای پاسخگویی را در خود دارد، بر مقبولیت، مشروعیت و کارایی دولتهای ملی می‌افزاید. این مسئله باعث بقا و استمرار حیات دولتهای ملی و ارتقای همبستگی ملی می‌شود.

در مقابل، در نظامهای استبدادی هزینه تحریکات قومی بالاست. لذا اقوام در شرایط عادی دست به اقدام آشکاری نمی‌زنند. اما این امر به دلیل ترس از سرکوب دولت مرکزی است، نه به دلیل بالا بودن میزان همبستگی ملی. در چنین نظامهایی، در صورت ضعف قدرت مرکزی، هزینه اقدام کاهش یافته، تحریکات و اگراییانه قومی افزایش می‌یابد. چنین تحریکاتی معمولاً استقلال‌طلبانه و خودمختاری خواهانه است.

۹. ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)

ملی‌گرایی به عنوان ایدئولوژی ملت‌سازی، در فرایند ساخت ملت، ابزار مؤثری تلقی می‌شود. ملی‌گرایی یکی از ایدئولوژی‌های قرن بیستم است. به یک تعبیر، ابتدا و انتهای قرن بیستم آغاز و پایان ایدئولوژی ملی‌گرایی است؛ زیرا ناسیونالیسم پس از آن همه تحرکات، جنگها و کشمکشها که در غرب ایجاد کرد، امروزه از تب و تاب افتاده و جای خود را به مفاهیمی چون: توسعه، جامعه مدنی، مفهوم شهروندی، پست‌مدرنیسم، بنیادگرایی و ... داده است. البته نمی‌توان منکر اهمیت ملی‌گرایی شد، بلکه باید از آن، قرائتی دیگر که متناسب با عصر جدید است ارائه داد.

«مقصودی» پنج معنای اساسی برای ملی‌گرایی بر می‌شمارد که عبارتند از:

۱. گونه‌ای احساس وفاداری به ملتی خاص (یعنی نوعی میهن‌پرستی)؛
۲. حفظ منافع ملی به ویژه در مواقعی که پای رقابت یا منافع ملتهای دیگر در میان است؛
۳. قائل شدن اهمیت تعیین‌کننده برای صفات ویژه هر ملت؛
۴. کوشش برای حفظ فرهنگ ملی؛
۵. اعتقاد به این نظر که نوع بشر منقسم به ملتهاست و بعضی ملاکهای معین برای تشخیص افراد هر ملت وجود دارد. هر ملتی حق دارد از خود حکومتی مستقل داشته باشد و دولتها به این شرط مشروعیت دارند که مطابق این اصل تشکیل شده باشند و سرانجام اینکه، جهان از حیث سیاسی به این شرط سازمان صحیح پیدا می‌کند که هر ملتی یک دولت داشته باشد و هر دولتی منحصراً از تمامی اعضای یک ملت تشکیل شود. (ر.ک. به: مقصودی، ۱۳۷۸/الف، ص ۶۰-۶۱)

هر یک از پنج معنای فوق به نوعی باعث تقویت اتحاد و انسجام ملی می‌شود. اما برخی از انواع ملی‌گرایی ممکن است نه تنها تقویت‌کننده اتحاد و انسجام ملی نباشد، بلکه آن را تضعیف و تخریب کند. در این زمینه، «آندرو وینسنت» (ر.ک. به: وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۵۳-۵۲) به چهار نوع ناسیونالیسم اشاره می‌کند:

۱. ناسیونالیسم قومی و فرهنگی؛

۲. ناسیونالیسم ضد استعماری؛
 ۳. ناسیونالیسم تجزیه طلب؛
 ۴. ناسیونالیسم افراطی، گسترش طلبانه، نژاد پرستانه و قوم مدارانه.
- دو نوع اول و دوم ناسیونالیسم، سازنده و تقویت کننده اتحاد و انسجام ملی و دو نوع سوم و چهارم آن مخرب و نابود کننده اتحاد و انسجام ملی تلقی می شود.
- بعضی از کارکردهای ناسیونالیسم که می توانند به همبستگی ملی بینجامند عبارتند از:
۱. تبیین مبنای طبیعی دولت و حدود آن؛
 ۲. تبیین و توضیح عقاید و سرنوشت قوم خاص؛
 ۳. ایجاد وحدت داخلی گروههای اجتماعی، از طریق تشویق احساس همگونی؛
 ۴. غلبه بر شکافها و اختلافات طبقاتی؛
 ۵. بسیج کل جمعیت در دوره های بحرانی؛
 ۶. عامل حفظ وحدت یک جامعه. (ر.ک. به: مقصودی، ۱۳۷۶، ص ۷۳-۷۱)

۱۰. برابری شهروندان

- نگرش یکسان و برابر به همه افراد ملت، تحت عنوان مفهوم شهروندی مطرح شده است. «اومن» در کتاب شهروندی، ملت و قومیت، خاطر نشان می سازد که مفهوم شهروندی برخاسته از مدنیت و جامعه مدنی است و این مفهوم می تواند بین ملت و قومیت آشتی برقرار سازد و از گسست میان ملتها جلوگیری کند. (اومن...، ۱۳۷۷، ص ۲۳۵)
- برابری شهروندان به معنی برابری همه افرادی است که عضویت در یک دولت ملی را پذیرفته اند. این تساوی در حقوق شهروندی است و اهم این حقوق عبارتند از:
۱. برابری در فرصت دستیابی به مقامات سیاسی و اداری جامعه؛
 ۲. برابری در فرصت های اساسی مانند تحصیلات، شغل مناسب، امکانات رفاهی؛
 ۳. تساوی در حقوق و امتیازات قانونی؛
 ۴. برابری در حقوق مربوط به مشارکت سیاسی. (قیصری، ۱۳۷۷، ص ۵۱-۵۰)

اگر چنین نگرشی، به عنوان یکی از مؤلفه‌های مردم‌سالاری، مورد پذیرش و مبنای عمل قرار گیرد، به تدریج احساس نابرابری و تبعیض را در میان گروه‌ها و اقوام مختلف جامعه کاهش داده، اتحاد و انسجام ملی را تحکیم می‌بخشد.

البته برابری شهروندان چیزی نیست که به سادگی و سرعت ایجاد شود، بلکه به عنوان یکی از ابعاد توسعه سیاسی، نیاز به اراده سیاسی، برنامه‌ریزی هوشمندانه، گذشت زمان و توالی چندین نسل دارد.

۱۱. رضایت سیاسی نخبگان

ویژگی‌های یک نظام سیاسی بر رفتار نخبگان جامعه مؤثر است. از نظر روانشناسی سیاسی، یکی از خصلت‌های اساسی نخبگان، نیاز به ایفای نقش تعیین‌کننده در فرایندهای زندگی اجتماعی و سیاسی است. اگر نخبگان احساس کنند در نظام سیاسی جایی ندارند، دچار نارضایتی می‌شوند و به مقابله با نظام حاکم پرداخته، اتحاد و انسجام اجتماعی را دچار تزلزل می‌کنند.

احساس حقارت یا به روایت امام محمد غزالی «خوار خویشتنی»، در میان رهبران قومی ممکن است واکنش‌های جبرانی به شکل و شیوه‌هایی نه چندان مسالمت‌جویانه، بلکه پرخاشگرانه به دنبال داشته باشد. (ر.ک. به: مقصودی، ۱۳۷۸/ب، ص ۱۳۵)

نقش نخبگان در تحولات سیاسی و اجتماعی و هدایت مردم، بسیار تعیین‌کننده است. «گوستاو لوبون» در کتاب *روانشناسی توده‌ها*، بر این عقیده است که توده‌ها در دست رهبران همچون موم شکل‌پذیرند، افکارشان توسط نخبگان ساخته و پرداخته می‌شود، تلفیق می‌گردد و سپس با ادعا، تکرار و سرایت، به تصور جمعی توده‌ای تبدیل می‌شود. (همان، ص ۱۳۳)

نخبگان سرخورده و ناراضی از نظام سیاسی، از نارسایی‌ها، محرومیت‌ها و کاستی‌های موجود استفاده می‌کنند و دست به تحریک مردم علیه نظام سیاسی می‌زنند و از این طریق، نیروی عظیم توده‌ای را به رویارویی با نظام حاکم می‌کشانند.

نخبگان سیاسی از تاکتیکهای مختلفی برای به حرکت در آوردن توده‌ها استفاده می‌کنند. برای مثال، توسل به خاطرات تاریخی اقوام، دست گذاشتن بر احساسات توده‌های مردم با بهره‌گیری از روانشناسی قومی، استفاده از اختلافات مذهبی و تاریخی، بهره‌برداری از شکافهای نژادی و قومی، دامن زدن به نارضایتی عمومی نسبت به اقتدار سیاسی، بزرگنمایی توزیع نابرابر منابع سیاسی و اقتصادی و بهره‌برداری از حس هویت قومی، از جمله تاکتیکهایی هستند که از سوی نخبگان سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در اینجا با طرح اهمیت نقش نخبگان و تأکید بر آن، قصد نداریم عوامل مهمی نظیر نابرابری‌های اقتصادی منطقه‌ای یا غنای مظاهر فرهنگی در داخل یک گروه خاص را نادیده بگیریم. همه این مظاهر، لزوماً ابداعی و حاصل تصورات و نقشه‌های نخبگان نیست. با این همه، این عوامل منابعی هستند که نخبگان سیاسی با تکیه بر آنها و اغراق درباره آنها، سعی در رسیدن به اهداف سیاسی خود دارند. از آنجا که نخبگان قومی و غیر قومی در شکل دادن به هویت قومی و بسیج اقلیتها فعالیت گسترده‌ای دارند، ناسیونالیسم قومی را باید حرکتی هدایت شده از بالا دانست، نه حرکتی از پایین؛ یعنی در سطح توده‌ها. (ر.ک. به: احمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۴)

البته اگر توسعه ملی از نظر اقتصادی منجر به رفع نابرابری‌ها و شکاف بین اقوام شود و از نظر سیاسی، امکان رقابت مسالمت‌آمیز برای کسب قدرت و تعیین‌کنندگی سیاسی را برای همه فراهم سازد، هم زمینه برای سوء استفاده نخبگان از بین می‌رود و هم نخبگان زمینه را برای فعالیت مسالمت‌آمیز آماده می‌بینند و دیگر دلیلی برای رویارویی با حکومت نمی‌یابند.

۱۲. زبان رسمی

زبان به مثابه ابزار تبادل اندیشه در یک جامعه، بخش جدایی‌ناپذیری از زنجیره تکامل آن جامعه در هر برهه مشخص تاریخی آن می‌باشد. (ر.ک. به: کیان، ۱۳۷۸، ص ۶۶). زبان وسیله‌ای است که افراد جامعه از طریق آن با یکدیگر ارتباط برقرار کرده، افکار، عقاید و اندیشه‌هایشان را به هم منتقل می‌کنند.

با این همه، فرایندهای سیاسی موجب می‌شود که زبان از حالت صرف ابزار و آلت ارتباطی خارج شده، جنبه‌ای سیاسی به خود گرفته، به یکی از موضوعات مناقشات تبدیل شود. برخی معتقدند که زبان، بارزترین وجه تمایز فرهنگی و قومی میان اقوام مختلف و تداوم آن، نشانه تداوم استقلال قومی و فرهنگی است. (ر.ک. به: بشیریه، ۱۳۸۵، ص ۲۸۲)

«نورمان فیرکلد» زبان‌شناس منتقد انگلیسی، زبان را یک فراورده اجتماعی می‌داند و معتقد است که هیچ زبانی را نمی‌توان در خلأ و خارج از سیستم اقتصادی و سیاسی جوامع مورد بررسی قرار داد. به نظر او، زبان دارای خصلتی پویا، متحول، متعامل در جوامع بشری و متأثر از علاقه قدرتهای حاکمه است. (ر.ک. به: دادیزاد، ۱۳۷۸، ص ۳۶-۳۵)

از ویژگی‌های توسعه مدرن، یکسان‌سازی در همه زمینه‌هاست. زبان نیز به عنوان یک موضوع اساسی، در مسیر مدرنیستی توسعه، به منظور یکسان‌سازی و همبستگی ملی می‌بایست یکسان شود؛ بدین ترتیب که زبانی که بیشتر مردم از آن استفاده می‌کنند یا زبان قوم حاکم، به عنوان زبان اصلی و ملی تعیین شود و مورد استفاده همگان قرار گیرد.

وجود یک زبان ملی مشترک در درون مرزهای یک کشور برای انجام کارکردهای اقتصادی، اداری، سیاسی، نظامی و آموزشی دولت مدرن، به ویژه در کشورهایی که دولت وظایف بسیار پیچیده‌ای بر عهده دارد و عهده‌دار رشد و پیشرفت جامعه است، از جمله ضرورت‌های ناگزیر است؛ اگر چه هستند کشورهایی چندزبانه همچون سوئیس که گوناگونی زبانها مانع وحدتشان به عنوان یک کشور نیست. (ر.ک. به: آشوری، ۱۳۷۸، ص ۳۰)

چنین رویکردی به زبانهای محلی و قومی که بر اساس الگوی مدرنیستی توسعه صورت گرفته است، در مقام اجرا با آسیبها و حتی بحرانهای جدی رو به رو شده است. از آنجا که یکسان‌سازی اجباری زبان و حذف زبانهای محلی و قومی، هویت قومی را به چالش می‌طلبد، اقوام را به مقاومت و مقابله با حکومت مرکزی می‌کشاند. لذا حذف زبانهای محلی و قومی نه تنها کمکی به یکسان‌سازی، وحدت و همبستگی ملی نمی‌کند، بلکه گاهی واکنش خشن اقوام را نیز به دنبال دارد و زمینه واگرایی، استقلال‌طلبی و تجزیه‌طلبی را فراهم می‌کند. از این رو، به تدریج این اصل مورد پذیرش قرار گرفته که

گر چه یک دولت - کشور نیاز به زبان ملی و رسمی دارد، اما وجود خرده‌زبانهای محلی و قومی، تهدیدی برای زبان رسمی محسوب نمی‌شود. البته تبلیغ، آموزش و به کارگیری زبان ملی در سطح کشور، در بلندمدت و به صورت داوطلبانه و مسالمت‌آمیز تأثیر یکسان سازنده‌اش را بر زبان در کشور می‌گذارد؛ اما این فرایند، تدریجی و نامحسوس است. لذا واکنش خشن گروههای قومی را در دفاع از زبان خود در پی نخواهد داشت.

بدین ترتیب، گرایشهای افراطی و تفریطی در مسئله زبان ملی و قومی خود به خود رنگ می‌بازد و سیاست معتدلی شکل می‌گیرد که هم ضرورت وجود یک زبان ملی و هم ضرورت وجود زبانهای محلی و قومی را می‌پذیرد. بحث پلورالیسم فرهنگی و قومی، به این رویکرد، مبنایی نظری داده و مسئله وحدت در عین کثرت را در حوزه زبان نیز مطرح کرده است.

تنوع زبانی به گونه‌ای پذیرفته شده که برخی معتقدند از طریق مطالعه فرآورده‌های زبانی؛ یعنی ادب، شعر، موسیقی و دیگر گنجینه‌های فرهنگی هر ملتی است که می‌توان درباره تاریخ آن ملت اطلاعات گرفت. هر چه در جامعه‌ای تکثر زبانی و تنوع فرهنگی باشد، زیبایی و غنای آن جامعه بیشتر است و هر چه زبان و فرهنگها با هم در ارتباط باشند، شکوفایی آن جامعه بیشتر خواهد بود. (دادیزاد، ۱۳۷۸، ص ۴۴)

امروزه بر اساس منشورهای بین‌المللی حمایت از حقوق اقلیتها و قانون اساسی کشورها، زبانهای قومی در کنار زبان رسمی و ملی محترم شمرده می‌شوند که این تحول، زمینه تقویت همبستگی ملی را فراهم کرده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله دوازده عامل مهم مؤثر بر انسجام ملی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. طبق این بررسی می‌توان نتیجه گرفت که در یک جامعه هر چه توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه آموزشی، توسعه سیاسی، هویت ملی، محبوبیت دولت، مشارکت سیاسی، مردم‌سالاری (دمکراسی)، ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)، برابری شهروندان، رضایت

سیاسی نخبگان و زبان رسمی قوی تر باشند، همبستگی و انسجام ملی در آن جامعه بیشتر و نیرومندتر است.

توسعه اقتصادی از طریق کاهش خطر اختلافات و منازعات قومی، توسعه فرهنگی از طریق سازگار کردن خرده فرهنگهای محلی با یکدیگر، توسعه آموزشی از طریق تقویت چند فرهنگی و کاهش تعصبات قومی، توسعه سیاسی از طریق افزایش مشارکت سیاسی و تقویت جامعه مدنی، هویت ملی از طریق پیوند دادن هویتهای قومی در چارچوب یک هویت مشترک، محبوبیت دولت از طریق ایجاد مبنایی برای وفاق و یکپارچگی گروههای مختلف، مشارکت سیاسی از طریق رفع تضادهای درونی کشور، مردم سالاری (دمکراسی) از طریق تأسیس نهادهایی برای پیگیری مسالمت آمیز حقوق افراد و گروهها، ملی گرایی (ناسیونالیسم) از طریق ایجاد احساس وفاداری به کشور، برابری شهروندان از طریق رفع احساس نابرابری و تبعیض در میان گروهها و اقوام مختلف، رضایت سیاسی نخبگان از طریق تبعیت اقوام از نخبگان و زبان رسمی از طریق نوعی وجه تمایز فرهنگی بخشیدن به کل افراد یک ملت، باعث تقویت همبستگی ملی می شوند.

نتیجه بسیار مهمی که به صورت تلویحی و غیرمستقیم از این بررسی به دست می آید، مطلوب بودن وضعیت اتحاد و انسجام ملی در جامعه ایران است. جامعه ایران متشکل از ایلات و قبایل یا گروههای زبانی و مذهبی گوناگون، مانند فارسها، آذریها، کردها، بلوچها، لرها و ... است که از گذشتههای دور دارای فرهنگ، آداب و رسوم و هویت مشترک ایرانی بوده اند. با توجه به اینکه بیشتر عوامل دوازده گانه مؤثر بر انسجام ملی، مانند زبان رسمی، توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه آموزشی، توسعه سیاسی، هویت ملی و ... در جامعه ایران در مقایسه با بسیاری از جوامع همجوار در وضعیت نسبتاً خوبی قرار دارند و در حال رشد و شکوفایی هستند و از سوی دیگر با توجه به سابقه تاریخی وحدت ملی در ایران، می توان دریافت که میزان انسجام ملی در کشورمان ایران، نسبتاً بالاست.

نمودار شماره ۱: عوامل مؤثر بر انسجام ملی



منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۷۸)؛ «ملیت و قومیت در ایران: از امپراتوری به دولت-ملت»، سخن آزاد، سال اول، ش ۱ (آذر).
۲. ابوطالبی، علی (۱۳۷۸)؛ «حقوق قومی، اقلیتها و همگرایی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۱.
۳. احمدی، حمید (۱۳۸۶)؛ قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت، تهران، نی.
۴. احمدی، حمید (۱۳۷۸)؛ «میزگرد پیرامون همبستگی ملی و وفاق اجتماعی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۱.
۵. اشرف، احمد (۱۳۷۳)؛ «هویت ایرانی»، فصلنامه گفتگو، ش ۳.
۶. انصاری، محمد اسماعیل (۱۳۷۷)؛ «مشارکت و نقش آن در وفاق اجتماعی»، همایش عوامل و موانع وفاق اجتماعی، چهارم‌محال و بختیاری، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و استانداری، ۲۸ آذر.
۷. «اومن، شهروندی، ملت و قومیت» (۱۳۷۷)؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول.
۸. بشیریه، حسین (۱۳۸۵)؛ جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نی.
۹. دادیزاد، حمید (۱۳۷۸)؛ «زبان و جایگاه آن در جوامع بشری»، فصلنامه تریبون، ش ۱۵ (تابستان).
۱۰. دوب، س.س (۱۳۷۸)؛ «ارتباطات و ملت‌سازی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۱.
۱۱. دهشیار، حسین (۱۳۷۹)؛ «معرفی کتاب»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۲ و ۳.
۱۲. ریتزر، جورج (۱۳۸۷)؛ «نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علمی.
۱۳. صانعی‌پور، محمود (۱۳۷۷)؛ «ساز و کارهای مشارکتی در افزایش وفاق اجتماعی»، همایش عوامل و موانع وفاق اجتماعی، چهارم‌محال و بختیاری، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و استانداری، ۲۸ آذر.

۱۴. عبدی، عباس (۱۳۸۵)؛ «فروپاشی اجتماعی؛ ابعاد و احتمالات»، ۲۵ آبان، در:

www.ayande.ir

۱۵. عدل طلب، مسعود (۱۳۷۶)؛ مقدمه‌ای بر هویت ملی، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.

۱۶. قیصری، نورالله (۱۳۷۷)؛ «قومیت عرب و هویت ملی در ج.ا.ا»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول.

۱۷. کیان، ارژنگ (۱۳۷۸)؛ «توانمندی‌های زبان فارسی و مسئولیتهای ما»، فصلنامه میراث ایران، سال چهارم، ش ۱۵ (پاییز).

۱۸. مقصودی، مجتبی (۱۳۷۶)؛ ناهمگونی جمعیتی و توسعه ملی در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.

۱۹. مقصودی، مجتبی (۱۳۷۸/الف)؛ «ناهمگونی قومی: رهیافتی چند درباره همسازی سیاسی-اجتماعی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۱.

۲۰. مقصودی، مجتبی (۱۳۷۸/ب)؛ «نخبگان، قومیتها و خشونت‌های قومی»، مجله علمی پژوهشی دانشنامه، ش ۳۳ و ۳۴ (بهار و تابستان).

۲۱. وینست، آندرو (۱۳۷۱)؛ نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.

22. Binder, Leonard (1971). **Crises and Sequences in Political Development**, Princeton University Press.

23. Cartwright, Dorwin and Alvin Zander (1960). **Group Dynamics**.

24. Deutsch, Karl W (1994). **Nationalism and Social Communication**, London, Oxford University Pres.

25. Gliner, Ernest (1994). **Nationalism and Modernisation**, London, Oxford University Pres.

26. Mitchell, G. Duncan (1981). **A New Dictionary of Sociology**, London, Routledge & Kegan Paul.